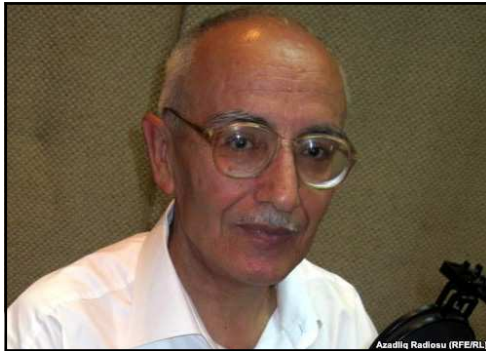


## نویسندگان دربند، سانسور و فاجعه کتابخوانی در ایران! بهرام رحمانی

## اطلاعیه کانون نویسندگان ایران (در تبعید) مرگ یک نویسنده در اثر ضربات چاقو



بار اول نیست که جمهوری اسلامی، موجبات مرگ نویسندگان را فراهم می‌آورد. مردم ایران و جهان نویسندگانی را که مستقیماً توسط ماموران وزارت اطلاعات به قتل رسیده‌اند و یا در زندان اعدام شده‌اند

همچنان به یاد دارند؛ کم نیستند نویسندگانی مانند سعید سلطان‌پور، سعیدی سیرجانی، پیروز دوانی، محمد مختاری و جعفر پوینده که سیاهه نام‌شان، یادآور سیاست سرکوب و شکنجه و کشتار رژیم جمهوری اسلامی به شمار می‌آید.

نویسندگان دیگری که جمهوری اسلامی در خارج از مرزها کشت و یا فتوای قتل‌شان را صادر کرد و یا خواست بکشد نیز کم نیستند؛ سلمان رشدی یا دیگرانی که مستقیم و غیرمستقیم زبان به نقد اسلام و سیاست‌های سرکوب و توسعه‌طلبی جمهوری اسلامی باز کردند تنها به خاطر بیان اندیشه خود مورد هجوم قرار گرفتند.

از جمله آخرین قتل‌هایی که به دستور و فتوای جمهوری اسلامی به انجام رسیده است، قتل نویسنده آذربایجانی «رافق تقی» است که در نقد رفتار و سیاست‌های جمهوری اسلامی، در مقاله‌ای با نام «ایران و اجتناب‌ناپذیری جهانی شدن» مورد هجوم یک قاتل قرار گرفت و پس از مجروح و بستری شدن در بیمارستان، جان باخت. او پیش از این نیز با نوشتن مقاله‌ای به نام «اروپا و ما» و انتقاد از تلاش‌های جمهوری اسلامی برای صدور انقلاب اسلامی توسط «آیت‌الله» فاضل لنکرانی به مرگ محکوم شده بود.

همزمان با این ترور، یک شاعر عرب زبان اهوازی به نام ناصر جبر زرگانی نیز به خاطر مخالفت‌هایش با جمهوری اسلامی مورد هجوم ماموران رژیم قرار گرفت و با تخریب خانه‌اش و مضراب شدن شدید راهی بیمارستان شد که اکنون در حال مرگ است.

جمهوری اسلامی، حتی در این شرایط بحرانی نیز که از همه سو مورد ایراد و هجوم واقع شده دست از سیاست‌های آدم‌کشی و ترور خود بر نمی‌دارد و هم چنان می‌کوشد زبان‌های گویا را ببرد.

کانون نویسندگان ایران در تبعید، هجوم به نویسندگان و مجروح کردن و کشتن آنان را به شدت محکوم می‌کند و تداوم این سیاست‌ها را نشانه اوج درماندگی رژیم آزادی‌کش جمهوری اسلامی می‌داند.

کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

24 نوامبر 2011

**کانون نویسندگان ایران، نهاد جنبش اجتماعی برای آزادی بیان**

محسن حکیمی صفحه 4

**سانسور و نویسنده(ها و آن‌ها)**

علی اصغر حقدار صفحه 8

روز پانزدهم نوامبر از سوی انجمن جهانی قلم به عنوان روز «نویسندگان زندانی» نام‌گذاری شده است. به گزارش کمیته نویسندگان زندانی انجمن جهانی قلم، تنها در شش ماهه اول سال 2011 میلادی، 23 نویسنده تهدید به قتل شده‌اند، 11 نویسنده مفقود شده‌اند، برای 107 نویسنده حکم زندان صادر شده و 24 نویسنده نیز در سراسر جهان کشته شده‌اند. بر اساس این گزارش در همین زمان، 647 نویسنده ممنوع‌القلم شده‌اند.

«دیرک زاگر» مدیر انجمن قلم آلمان، در گفتگو با شبکه دو تلویزیون آلمان (ZDF)، در مورد وضعیت نویسندگان در ایران گفته است: «در ایران نویسندگان و روزنامه‌نگاران هم چنان در حال رویارویی با حکومت هستند و به زندانی مخوف در تهران فرستاده می‌شوند که خوفناکی آن خارج از تصور است.»

وی، همچنین شرح داده که زندان اوین، به شکنجه‌هایش معروف است به خصوص در مورد زندانیان سیاسی و نویسندگان منتقد که به حبس‌های طولانی در این زندان محکوم می‌شوند.

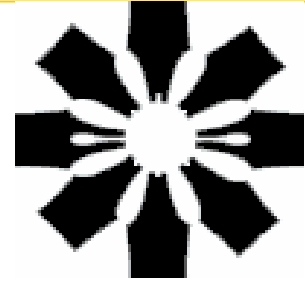
به این ترتیب، هدف این انجمن، جلب توجه افکار عمومی جهان به کسانی که تنها به دلیل قلم و بیان شان به زندان افتاده، ممنوع‌القلم شده و یا به قتل رسیده‌اند.

سانسور نیز در جامعه ما حد و حصری ندارد. مامورین ویژه سانسور به سلیقه خود، دستگاه عریض و طویل سانسور را اداره می‌کنند که عمده‌ترین هدف آن جلوگیری از نشر افکار و آرمان‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه است. سانسورچیان، به همان حدی که با افکار و آرای مترقی و آزادی‌خواه خصوصت و دشمنی می‌ورزند به همان نسبت نیز امکانات وسیعی را در اختیار تولیدات ارتجاع مذهبی قرار می‌دهند.

دستگاه سانسور، همواره قیچی خود را تیز نگه می‌دارد تا فیلم، موسیقی، روزنامه، نشریه و کتاب را تکه و پار کند. سرداران سپاه که در جبهه‌ها، جوخه‌های مرگ، ترور و وحشت، شکنجه و اعدام مهارت دارند اکنون در راس همه ارگان‌ها و نهادهای فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، قضایی، قانون‌گذاری، نظامی و غیره حضور چشمگیری دارند. از این‌رو، اکثریت شهروندان جامعه ایران در حاکمیت جمهوری اسلامی، کمترین احساس امنیت و رفاه و شادابی نمی‌کنند و چشم‌انداز روشن و خوش‌آیندی نیز برای آینده خود و فرزندان‌شان تصور نمی‌کنند.

در حقیقت در جامعه ما، نویسنده و هنرمند، نه تنها از آزادی بیان، قلم و اندیشه خود محروم است، بلکه همواره جان‌ش نیز در خطر است. امروز تعداد بی‌شماری از آثار نویسندگان در آرشیو وزارت ارشاد اسلامی، خاک می‌خورند و به تیغ برنده سانسور دچار شده‌اند. هفته‌ای نیست که خبر تهدید، دستگیری نویسنده و روزنامه‌نگاری در ایران شنیده نشود و یا کتاب-هایشان جمع‌آوری نگردد.

صفحه 2



بهرام رحمانی

## نویسندگان دربند، سانسور و فاجعه کتابخوانی در ایران!

محمد الهیاری، رییس اداره کتاب و بهمن دری، معاون فرهنگی وزارت ارشاد، پنج شنبه 10 نوامبر 2011 - 19 آبان 1390، یک کنفرانس مطبوعاتی برگزار کردند تا در مورد ابلاغیه جدید وزارت ارشاد و ممیزی کتاب، توضیح دهند.

بهمن دری، معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، از صدور ابلاغیه‌ای برای اخذ تعهد از ناشرانی که کتاب‌های مشروط در انتظار چاپ دارند، خبر داد و گفت از این پس ناشر پس از دریافت و اعمال موارد اصلاحیه می‌تواند کتابش را چاپ کند. او، این ابلاغیه را تحقق یکی از رویاهای دور و دراز ناشران دانسته است!؟

ابتدای تابستان سال گذشته بود که بهمن دری اخوی، جایگزین محسن پرویز شد. کسی که پیش از انتصاب در این سمت، سابقه فرهنگی نداشت و پیش‌تر عضو سپاه و ستاد مبارزه با قاچاق ارز و کالا بود. او، در مصاحبه‌ای به ممیزی به عنوان عاملی برای افزایش خلاقیت اشاره می‌کند و از «ا. هنری» مثال می‌آورد که داستان‌هایش را در زندان می‌نویسید.

الهیاری، رییس اداره کتاب به خبرگزاری مهر گفته است که اگر ناشر موارد اصلاحی را اعمال نکند، مساله قانونی آن بر عهده وی خواهد بود و او باید نسبت به مطالب و محتوای کتاب منتشر شده پاسخگو باشد.

به این ترتیب، روشن است که ماجرای ممیزی نه تنها تغییری نمی‌کند، بلکه وزارت ارشاد این‌بار توپ را به زمین نویسنده و ناشر شوت کرده است تا آن‌ها را با همدیگر درگیر کند و به همین دلیل، دری می‌گوید: «این ابلاغیه را تحقق یکی از رویاهای دور و دراز ناشران دانسته است.»؟ به معنای واقعی این رویای ناشران چیست؟ اکنون ناشران باید برای بقای خود موظفند بخشی از نقش ارشاد را برعهده بگیرند و برای چاپ کتاب‌هایشان و چرخیدن چرخه مالی‌شان کتاب‌ها را زودتر چاپ کنند باید دست به خودسانسوری بزنند. به این ترتیب، ارشاد از یک سو تمامی خواسته‌های خود را اعمال می‌کند و از یک سو به نظر می‌رسد که زحمت دوبارمخوانی و بهرگیری از نیروهای انسانی‌اش را از سر باز کرده است.

از حرف‌های برخی از ناشران و مزه دهان آن‌ها پیداست که عموماً صدور این ابلاغیه را رویای خود به شمار نمی‌آورند و حتی با نگرانی کابوسی تازه را انتظار می‌کشند، کابوسی که از ابهام موجود در جزئیات ابلاغیه آب می‌خورد و از فضای تاریکی که میان این ناشران غیر دولتی و وزارت ارشاد شکل گرفته پرو بال می‌گیرد.

یکی از این ناشران که سابقه‌ای سی ساله در زمینه نشر دارد در گفتگو با فرارو، چنین می‌گوید: «گاهی ملاک ممیزی‌ها از نظرگاه مبهم و شخصی بررسی‌ها سرچشمه می‌گیرد که حتی به هیچ معیاری وفادار نیست و به سختی می‌توان ردی از این نظارت و ممیزی را در مصوبات انقلاب فرهنگی یا اطلاعیه‌های پیش از این صادر شده پیدا کرد. وارد شدن ناشر به فرایند مستقیم ممیزی به ابهام معیارهای ممیزی دامن خواهد زد.»

برخی هم معتقدند که چنانچه قرار باشد این قیچی به دست خود ناشر داده شود پس بدا به حال نویسنده که در حقیقت پشت دو دیوار ممیزی و بررسی قرار می‌گیرد، مثلاً یوسف انصاری نویسنده و منتقد ادبی که کارشناس نشر یکی از انتشارات هم هست به فرارو می‌گوید: «این ماجرا، امر ممیزی را به دوش ناشران می‌اندازد و ناشران هم سنگینی این بار را روی قلم نویسندگان فرود می‌آورند و خودسانسوری مضاعفی ایجاد خواهد شد.»

یک فشار دیگر وزارت ارشاد، صدور مجوز موقت پیش از چاپ است که به کتاب اجازه می‌دهد تنها یک بار چاپ شود و برای تجدید چاپ اعتبار مجوز باید تمدید شود. این استراتژی باعث می‌شود شمار عناوین تازه منتشر شده در ایران از چند کشور دیگر بالاتر است، و هم‌زمان می‌تواند تعداد خوانندگان برخی کتاب‌ها را در کمترین حد ممکن نگه دارد. حتی پس از طی زمان طولانی و کسب تمام این مجوزها نیز امنیت کتاب تأمین نمی‌شود. مدعی‌العموم این حق را دارد که هر کتابی را که به نظرش ناخوشایند بباید، مورد پیگرد قانونی قرار دهد.

به این ترتیب سانسور در ایران، تقریباً تمام ابعاد ابراز نظر را تحت کنترل دارد؛ از دین و مذهب تا روابط خصوصی انسانی. روند پیچیده و طولانی چاپ و نشر، سرنوشت هر اثر روشنفکری اعم از فیلم، سی دی، روزنامه، نشریه و به ویژه کتاب‌های منتظر انتشار را در اختیار چند تن مامور ویژه قرار می‌دهد. این امر سبب ایجاد فضای بلاتکلیفی در میان خالقان این آثارها، نویسندگان و ناشران شده و تعداد قابل توجهی از کتاب‌های موجود در میراث ادبی ایران و جهان را در مسیر رسیدن به خوانندگان ایرانی قربانی کرده است. برخی از این کتاب‌ها، به دستور وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی تحریف شده‌اند و برخی هرگز اجازه انتشار نیافته‌اند.

سانسور و اختناق حکومت اسلامی و هم‌چنین فشارهای مالی و اجتماعی، سبب شده اند که کتاب خوانی در ایران، شکل فاجعه آمیزی به خود بگیرد. برای نمونه، روزنامه «خراسان»، مورخ پنج‌شنبه 1390/08/26، به قلم یکی از نویسندگان، نوشت: «موضوع کتاب و کتابخوانی در کشور ما سال‌هاست با هشدار کارشناسان و صاحب نظران درباره سرانه مطالعه نامیدکننده مردم همراه بوده است. کتاب در سبد خانوار ایرانی گم شده است و با وجود مشکلات اقتصادی که بیش‌تر خانواده‌های ایرانی درگیر آن هستند در بعضی موارد کم‌کم به فراموشی سپرده می‌شود.»

عدم کتاب‌خوانی و عدم خرید کتاب، برخی از ناشران و چاپخانه‌ها به تعطیلی کشانده‌اند. برای مثال، اخیراً خبرگزاری مهر نوشت: شش چاپخانه، به نام‌های «آشنا»، «شاهین»، «مرکز»، «نیک»، «سپیده» و «دقت‌پور» که همگی در تهران فعال بودند، به دلیل زیان‌دهی سهام‌شان را واگذار و مانند برخی دیگر از واحدهای چاپی گرفتار مشکلات مالی، این حرفه را رها کردند. در چنین شرایطی، منصور واعظی، دبیرکل نهاد کتابخانه‌های عمومی ایران، ادعا کرده است که سرانه مطالعه در ایران را ۷۶ دقیقه است. او، همچون رییس‌اش محمود احمدی‌نژاد، واقعیت‌ها را وارونه نشان می‌دهد. احمدی-نژاد، چندی پیش در مصاحبه‌ای ادعا کرده است که «در ایران هیچ کنترل و سانسوری وجود

صفحه 3

## بانگ آخر هر ماه منتشر می‌شود

سردبیر: بهرام رحمانی

آدرس ایمیل:

bahram-rahmani@ownit.nu

آدرس سایت کانون:

www.iwae.org

## چند توضیح:

- بانگ، مطالبی را درج می‌کند که تنها برای این نشریه ارسال شده‌اند.

- مطالب بانگ، با «ورد فارسی» تاپیب شوند و بیش‌تر از دو صفحه 4آ نباشند.

- مسئولیت مطالبی که در بانگ درج می‌شوند با نویسندگان آن‌هاست.

## منشور

## کانون نویسندگان ایران (در تبعید)

۱- دفاع از آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثناء.

۲- هرکس می‌تواند افکار و عقایدی که خود می‌پسندد، داشته باشد و هیچ فرد و یا گروه و یا مرجعی مجاز نیست افکار و عقاید خود را بر دیگران تحمیل و یا از ابراز عقیده و برخورد آزادانه افکار و عقاید جلوگیری کند.

۳- دفاع از آزادی بیان و نشر، و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی و...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.

۴- مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی.

۵- در استقلال کانون از همه جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی اعم از مستقل یا وابسته به هر نوع نظام حکومتی، کانون ضمن آن که موظف به دفاع از کلیه حقوق و آزادی‌هایی است که با آزادی اندیشه و بیان و نشر و رشد فکری و فرهنگی جامعه ارتباط دارند، نمی‌تواند و نمی‌باید به هیچ شکلی تبدیل به ابزار یا محملی برای فعالیت هیچ جمعیت، حزب یا سازمان سیاسی خاصی شود.

۶- همکاری با کلیه کانون‌ها و انجمن‌های مشابهی که بدون داشتن وابستگی به گروه، جمعیت، سازمان یا حزب سیاسی خاص، از آرمان‌های عام آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی دفاع می‌کنند...

مطالعه با احتساب مطالعه درسی و مذهبی به ۷۹ دقیقه در شبانه روز می‌رسد و میانگین مطالعه درسی ۴۷ دقیقه است» و نتیجه گرفته بود که «میانگین مطالعه غیردرسی ۳۲ دقیقه در شبانه‌روز خواهد بود».

به گزارش خبرگزاری دانش‌جویان ایران (ایسنا)، واعظی همچنین با اشاره به وجود ۲۶۰۰ کتابخانه در ایران گفت: «دو میلیون و ۲۰۰ هزار نفر در کتابخانه‌های عمومی عضویت دارند.» به گفته او، بیش از ۲۰ میلیون جلد کتاب در کتابخانه‌های ایران وجود دارد.

این در حالی‌ست که هنوز برخی کارشناسان، این تعداد کتاب را برای جمعیت حدود ۷۵ میلیونی ایران، هم‌چنان ناچیز می‌دانند. به گفته این کارشناسان، در کشورهای در حال توسعه، به ازای هر نفر، باید دستکم یک و نیم جلد کتاب در کتابخانه‌ها وجود داشته باشد.

اما با قاطعیت و محکم می‌توان گفت که در کشور ما، سنت کتابخوانی وجود ندارند. و سرانه مطالعه در ایران، چیزی در حد فاجعه است. این را آمارهای تایید شده و نشده گواهی می‌دهند و سهم هر ایرانی را در مطالعه از 3 تا 30 دقیقه در روز برشمرده‌اند. در حالی که این میزان در مقایسه با کشورهای توسعه یافته ای چون ژاپن و یا انگلیس که سرانه مطالعه در حدود 90 دقیقه در روز است و یا در مقایسه با کشورهای توسعه یافته ای چون ترکیه یا مالزی که این زمان نزدیک به 55 دقیقه در روز است بنابراین، سرانه مطالعه در ایران چیزی در حد فاجعه است!

در کشوری که نویسندگان همواره تحت تعقیب قرار می‌گیرند؛ دستگیر و زندانی و اعدام می‌شوند؛ در خیابان ریخته شده

و جنازه مثله شده- شان را در کنار خیابان رها می- کنند؛ هزاران صفحه از تولیدات نویسندگان، فیلم- نامه‌های



سینماگران، سی‌دی‌های هنرمندان و غیره در وزارت ارشاد خاک می‌خورند؛ به ویژه در مملکتی که کانون نویسندگان حق برگزاری جلسه، مجمع عمومی، شب‌های شعر و سخن و غیره را ندارد، نشان‌دهنده این واقعیت غیرقابل انکار است که در آن مملکت، هیچ گونه آزادی برای هیچ‌کس غیر از «خودی»- هایشان وجود ندارد.

هم‌اکنون، در همه جوامع جهانی دچار تکان‌های شدید اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جریان است؛ در شرایطی که حکومت‌ها در اروپا به شکل نسبتاً آرام- تری تغییر می‌کنند؛ اما این تغییرات به ویژه در خاورمیانه، بهای سنگین انسانی، اجتماعی و اقتصادی در بر دارد. چرا که حکومت‌های دیکتاتوری هنگامی که با خیزش عمومی مردمی روبرو می‌شوند تا آخرین نفس سعی می‌کنند برای حفظ حاکمیت خود به هرگونه جناباتی متوسل شود. از این‌رو، حکومت- های دیکتاتوری چون حکومت بشار اسد و خامنه‌ای و احمدی‌نژاد، مخالفین خود را برحمانه می‌زنند؛ می- کشند؛ ثروت‌های عمومی کشور را به بیغما می‌برند و جامعه را در معرض خطرات مختلفی چون محاصره اقتصادی، حمله نظامی، درگیری‌های داخلی، انواع و اقسام آسیب‌های اجتماعی، بی‌کاری و فقر و فلاکت بی‌سابقه‌ای قرار می‌دهند.

اما مسلم است که در چنین موقعیت بسیار حساس جهانی و منطقه‌ای، جامعه ما نیز در معرض حوادث مختلفی از احتمال حمله نظامی گرفته تا تشدید تحریم- های اقتصادی جهانی و غیره قرار دارد. در این میان، نقش روشنفکران و هنرمندان نیز نسبت به شرایط عادی دوچندان می‌شود. از این‌رو، تلاش برای برقراری آزادی بیان، قلم، اندیشه، اجتماعات و هم- چنین فعالیت متشکل تشکل‌های دموکراتیک، سازمان‌ها و احزاب و رسانه‌های مستقل از دولت، نیاز عاجل و فوری جامعه ماست.

بی‌شک، نیروهای مردمی با اتکا به همبستگی و مبارزه خود، از این پتانسیل واقعی برخوردارند که آینده جامعه و سلامت آن را تضمین کنند.

دیدگاه محدودنگرانه از سانسور به ویژه آن‌گاه خود را آشکارتر نشان می‌دهد که در کنار عبارت «اگرچه پس از نشر» و «اثر» «قضاوت» درباره آثار منتشرشده را قرار می‌دهد، واژه‌ای که بی‌تردید بار حقوقی و قانونی دارد و انسان را یک راست به یاد «قوه قضائیه» می‌اندازد. در «منشور» کتونی کانون نیز عبارت «بی‌هیچ حصر و استثناء» باید با صراحت و شفافیت کامل به «آزادی بیان» معطوف گردد و ابهام موجود در بند نخست این منشور برطرف شود. همچنین، لازم است در همین بند «آزادی عقیده» نیز بی- هیچ حصر و استثناء به عنوان حق همگان به رسمیت شناخته شود.

به رغم کاستی‌های فوق، بی‌گمان «متن 134 نویسنده» و به ویژه «منشور» کتونی کانون نسبت به متن‌های پیشین کانون نگاهی مدرن‌تر و پیشروتر را نمایندگی می‌کنند. این نگاه، که بر اساس آن می‌توان کانون را «نهاده جنبش اجتماعی برای آزادی بی‌حصر و استثنای بیان اندیشه و عقیده» نامید، البته هنوز به طور کامل در کانون جا نیفتاده است و نگاه سیاسی-حزبی به کانون به ویژه در اوضاع ملاحظه سیاسی-نظیر آنچه پس از انتخابات خرداد 1388 پیش آمد) هنوز هم فرصت نمایش می‌یابد، هرچند منسوخ‌تر و بی‌مقتر از آن است که بتواند زخم ناسور دیگری بر پیکر کانون وارد آورد.

\* برگرفته از «اندیشه آزاد»، فصلنامه کانون نویسندگان ایران، دوره سوم، شماره دوم، تابستان 1390

\*\*\*

### نویسندگان در بند، سانسور و فاجعه کتابخوانی در ایران! بهرام رحمانی

سانسوری وجود ندارد. «همین ادعا نشان می‌دهد که سران و مقامات حکومت اسلامی چقدر دروغ‌گو هستند».

به گزارش خبرگزاری دانش‌جویان ایران (ایسنا)، سه- شنبه 31 خرداد 1390، واعظی گفت این آمار، با احتساب مطالعه «کتاب، روزنامه و ادعیه» ارائه شده است.

منصور واعظی پیش از این، پایین بودن فرهنگ مطالعه و کتابخوانی در کشور را «کذب محض» عنوان کرده و گفته بود: «اگر به خوبی دقت شود مردم متدین ما در شبانه‌روز چندین ساعت قرآن می- خوانند و راز و نیاز با معبود دارند که در حوزه مطالعه به این امر توجه زیادی نمی‌شود.» البته این گفته واعظی، تا آن‌جا که به نمازخوانی برمی‌گردد شاید اغراق‌آمیز نباشد. اما ربطی به مطالعه سرانه کتاب در کشور ندارد.

در سال‌های گذشته، مقام‌ها و موسسه‌های مختلفی به ارزیابی سرانه مطالعه در ایران پرداخته‌اند. در اردیبهشت سال ۸۷، خبرگزاری جمهوری اسلامی (ایرنا)، به نقل از علی‌اکبر اشعری، رییس وقت سازمان کتابخانه ملی خبر داد که «سرانه کتابخوانی در ایران دو دقیقه در شبانه‌روز است و هر شهروند ایرانی در شبانه‌روز تنها دو دقیقه از وقت خود را به خواندن کتاب اختصاص می‌دهد».

در پی بروز این‌گونه اختلاف‌ها در آمارها، مرکز دیگری به نام «افکارسنجی و رصد فرهنگی پژوهشگاه فرهنگ و ارتباطات» از سوی وزارت ارشاد هم آمار تازه‌ای ارائه کرد.

در فروردین ۸۹ محمدرحیم ساعی، قائم مقام این مرکز به خبرگزاری کتاب ایران (ایبنا)، گفت: «پس از بحث‌های سال ۸۷ درباره سرانه مطالعه کتاب و آمار متناقضی که از ۲ تا ۱۸ دقیقه مطرح شد، تصمیم گرفتیم که سرانه مطالعه را ابتدا در شهر تهران و سپس در سراسر کشور برآورد کنیم.» ساعی، درباره سرانه مطالعه در تهران گفت: «میزان

در واقع، آن‌چه در «متن 134 نویسنده» آمده بود «معیارهای گردآوری امضا» برای این متن را زیر سؤال می‌برد، چون بر اساس متن لازم نبود امضاکننده: (1) «اهمیت یا اشتها» داشته و نام او از «کیفیت» برخوردار باشد، زیرا اهمیت و اشتها و کیفیت نام نویسنده به «اندیشه و عمل خصوصی» او مربوط می‌شود و «ربطی به جمع نویسندگان ندارد»؛ (2) به «روح متن وفادار باشد»، زیرا وفاداری یا بی‌وفایی نسبت به روح متن به «اندیشه و عمل خصوصی هر فرد» مربوط می‌شود و «ربطی به جمع نویسندگان ندارد»؛ (3) «حداقل دو کتاب چاپ‌شده داشته باشد»، زیرا چاپ یک یا دو یا صد کتاب، جدا از این‌که نویسنده‌ی آن‌ها را برای امضای متن لزوماً شایسته‌تر از نویسنده‌ای نمی‌کند که فقط یک شعر یا یک داستان‌کوتاه یا یک مقاله به چاپ رسانده است، به «اندیشه و عمل خصوصی» او مربوط می‌شود و «ربطی به جمع نویسندگان ندارد»؛ (4) «دستکم یک دهه فعالیت مستمر ادبی داشته باشد»، زیرا داشتن یک یا چند دهه فعالیت ادبی، صرف‌نظر از این‌که مالک این فعالیت را برای امضای متن لزوماً صالح‌تر از نویسنده‌ای نمی‌کند که فقط یک روز است با چاپ یک اثر به عنوان نویسنده شناخته شده است، به «اندیشه و عمل خصوصی» او مربوط می‌شود و «ربطی به جمع نویسندگان ندارد»؛ به این ترتیب، به نظر من، به استثنای نویسندگانی که در سرکوب و سانسور و حذف فرهنگی شرکت داشته‌اند و دارند، برای امضای متن‌هایی چون «متن 134 نویسنده» و «منشور کانون» و به طور کلی برای عضویت در تشکلی چون کانون نویسندگان ایران فقط نویسنده بودن کافی است، و نویسنده کسی است که در زمینه‌های یادشده در اساسنامه کانون (داستان، شعر، طنز، نمایش‌نامه، فیلم‌نامه، نقد ادبی، زندگی‌نامه و تالیف و تحقیق و ترجمه در همه‌ی عرصه‌ها) می‌نویسد.

با این همه، «متن 134 نویسنده» در یک مورد مهم باید به نقد کشیده شود و آن ناپیگیری در دفاع از آزادی بی‌هیچ حصر و استثنای بیان است. در این متن چنین آمده است: «حق طبیعی و اجتماعی و مدنی ماست که نوشته‌مان ... آزادانه و بی‌هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. ایجاد مانع در راه نشر آیین آثار، به هر بهانه‌ای، در صلاحیت هیچ‌کس یا هیچ نهادی نیست. اگرچه پس از نشر راه قضاوت و نقد آزادانه درباره آن‌ها بر همگان گشوده است.» (همان) ایجاد مانع در راه نشر آثار نویسندگان، به هر بهانه‌ای، در صلاحیت هیچ‌کس یا هیچ نهادی نیست. کاملاً درست است. راه نقد آزادانه آثار نویسندگان نیز بر همگان گشوده است. این نیز کاملاً درست است. اما «اگرچه پس از نشر، راه قضاوت درباره آن‌ها بر همگان گشوده است» درست نیست. این «اگرچه پس از نشر» بیانگر همان دیدگاه منحصر کردن سانسور به میزبانی وزارت ارشاد است، که طبق آن پیش از نشر، آزادی بیان نویسنده «بی‌حصر و استثناء» است اما پس از نشر، قانون می‌تواند اثر او را سانسور و حتی خرد و خمیر کند. این



## کانون نویسندگان ایران، نهاد جنبش اجتماعی برای آزادی بیان محسن حکیمی



### محسن حکیمی، نویسنده و مترجم، عضو علی‌البدل هیئت دبیران کانون نویسندگان است.

در جریان جنگ جهانی دوم با آن‌که دولت ایران اعلام «بی‌طرفی» کرده بود متفقین کشور ایران را به اشغال خود درآوردند، انگلستان جنوب کشور و شوروی شمال آن را. هریک از این قدرت‌ها می‌کوشید ایران را به طور کامل به حوزه سلطه و نفوذ خود بدل کند. تاریخاً و از قرن‌ها پیش ایران حوزه‌ی سلطه و نفوذ کشورهای سرمایه‌داری غرب شده بود و طبیعی بود که در این مورد نیز، یعنی در تقسیم مجدد کشورهای تحت‌سلطه بین قدرت‌های امپریالیستی، باز هم ایران سهم کشورهای غربی شود. با این همه، شوروی در مقابل این امر مقاومت می‌کرد و خواهان سهم بیش‌تری از غنایم جنگی ناشی از پیروزی متفقین بود. از همین‌رو، حتی پس از پایان جنگ نیز ارتش خود را از ایران بیرون نبرد و به حضور نظامی خود در شمال ایران به ویژه آذربایجان ادامه داد. در واقع، شوروی بیرون رفتن خود از ایران را به گرفتن امتیاز موکول کرده بود، و این امتیاز همانا استخراج نفت شمال ایران بود. دغدغه انگلستان و آمریکا و به تبع آن‌ها حکومت سلطنتی تازه تاسیس محمدرضاشاه این بود که چگونه ارتش شوروی را از ایران خارج کنند بی‌آن‌که امتیازی به آن بدهند. اجرای این ماموریت خطیر به سیاستمدار کار کشته‌های چون احمد قوام (قوام‌السلطنه) سپرده شد. قوام در مقام نخست‌وزیر شاه با سفیر شوروی در ایران (سادچیکف) قرارداد بست که در ازای خروج ارتش شوروی از ایران امتیاز نفت شمال ایران به شوروی داده شود. در این رابطه، دولت ایران امتیازهایی به دولت شوروی داد که یکی از آن‌ها ورود سه تن از رهبران حزب توده ایران (اسکندری، یزدی و کشاورز) به کابینه ائتلافی قوام بود. شوروی ارتش خود را از ایران بیرون برد بی‌آن‌که بتواند امتیاز نفت شمال را بگیرد. پس از خروج ارتش شوروی، قوام که به پاس موفقیت در انجام ماموریت خطیرش از سوی شاه به «حضرت اشرف» ملقب شده بود- اعلام کرد که اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی منوط به تصویب مجلس شورای ملی است و دولت نمی‌تواند در این مورد تصمیمی بگیرد. انگار او داشت سخنی را اعلام می‌کرد که شش سال بعد در تیر ماه 1331، پس از انتصاب به نخست‌وزیری به دنبال استعفای مصدق از این مقام، بیان کرد: کشتی‌بان را

سیاستی دگر آمد!

باری، یکی از امتیازات دیگری که قوام با آن در واقع سر شوروی را شیره مالید برگزاری «کنگره نویسندگان ایران» به کمک «انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی» بود، با هدف «گسترش مناسبات فرهنگی و ادبی بین ایران و شوروی». موضوع بحث من به این واقعه مربوط می‌شود و، از همین‌رو، در این‌جا رویدادهای سیاسی و تاریخی بالا را به اشاره و برای رسیدن به این موضوع طرح کرده‌ام. «کنگره نویسندگان ایران» با شرکت 78 تن از برجسته‌ترین، سرشناس‌ترین و در عین حال ناهمگون‌ترین نویسندگان و شاعران ایران در تیر ماه 1325 در تهران برگزار شد. شان نزول این کنگره، چنان‌که گفتم، استفاده از مسایل فرهنگی برای رسیدن به هدفی سیاسی بود. به عبارت دیگر، قوام می‌خواست به وابستگان فرهنگی شوروی در ایران یعنی نویسندگان وابسته به حزب توده امتیاز ظاهری ایجاد تشکل نویسندگان را بدهد تا بدین وسیله، و به عنوان یکی از امتیازهایی که قرار بود به شوروی بدهد، ارتش شوروی را به خروج از ایران وادار و از این راه زمینه را برای اهداف دیگر دولت ایران از جمله سرکوب فرقه دموکرات آذربایجان و نیز جمهوری خودمختار مهاباد فراهم سازد. همین شأن و منظور از برگزاری کنگره بود که ترکیب ناهمگون نویسندگان شرکت‌کننده در کنگره را تعیین می‌کرد. به طور کلی می‌توان گفت که کنگره سه دسته از نویسندگان سرشناس و برجسته ایران را در بر می‌گرفت. دسته اول، نویسندگان و شاعرانی بودند که پیش‌تر منافع دولت ایران را نمایندگی می‌کردند، کسانی چون علی‌اصغر حکمت، پرویز ناتل خانلری و محمدتقی بهار (ملک‌الشعراء)، که آخری وزیر فرهنگ کابینه قوام بود. دسته دوم، نویسندگان وابسته به حزب توده ایران بودند، افرادی چون افرشته، بزرگ علوی، نوشین، طبری، کشاورز، به‌آذین و آل‌احمد که منافع «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» را نمایندگی می‌کردند. و دسته سوم نیز نویسندگان و شاعرانی چون دهخدا، هدایت، نیماوشیچ و معین که از زاویه‌ای ملی‌گرایانه با اشغال ایران از سوی شوروی مخالف بودند، اگرچه دست‌کم برخی از آنان به نظام شوروی و بدین‌سان برقراری و گسترش رابطه فرهنگی و ادبی با آن گرایش داشتند.

کنگره در روز 4 تیر 1325 در حضور شخص قوام و سادچیکف -سفیر شوروی- افتتاح شد و پس از انتخاب هیئت ریسه‌ای که ملک‌الشعراء بهار در راس آن قرار داشت سخن‌رانی نمایندگان طیف‌های مختلف بالا آغاز شد و در پایان نیز قطعنامه‌ای به تصویب تمام نویسندگان حاضر در کنگره رسید. با آن‌که نویسندگان دسته‌های اول و سوم نیز به این قطعنامه رای دادند، مفاد آن بیش‌تر به سود دیدگاه‌های نویسندگان دسته دوم یعنی نویسندگان وابسته به حزب توده تنظیم شده بود. بند سوم قطعنامه از «اتحاد شوروی» به عنوان «دموکراسی ترقی‌خواه» نام می‌برد و گسترش «مناسبات فرهنگی و ادبی» ایران و شوروی «به نفع صلح و بشریت» را آرزو می‌کرد: «3- کنگره آرزومند است که مناسبات فرهنگی و ادبی موجود بین ملت ایران و تمام دموکراسی‌های ترقی‌خواه جهان و بالاخص اتحاد شوروی بیش از پیش استوار گشته، به نفع صلح و بشریت توسعه یابد» (قطعنامه نخستین کنگره نویسندگان ایران، کتاب جمعه، شماره 12، 3

آبان 1358). بند بعدی قطعنامه نیز به سپاس‌گزاری از «انجمن روابط فرهنگی ایران و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی» اختصاص داده شده بود: «4- کنگره از هیئت مدیره انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که انعقاد این کنگره از ابتکارات حسنه آن به شمار می‌رود، سپاس‌گزار است» (همان) و سرانجام هدف از برگزاری کنگره، بنیان‌گذاری «اتحادیه‌ی نویسندگان و نویسندگان ایران» اعلام شده بود که کنگره در آخرین بند قطعنامه اجرای آن را به هیئت ریسه کنگره محول کرد: «5- کنگره تاسیس یک کمیسیون تشکیلات موقتی را که بنیاد اتحادیه نویسندگان و نویسندگان ایران را پی‌ریزی کند ضروری می‌داند و اجرای این منظور را به هیئت ریسه محول می‌نماید» (همان)

با توجه به جهت‌گیری «کنگره نویسندگان ایران» و جانبداری آشکار آن از «اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی»، تشکل موردنظر این کنگره یعنی «اتحادیه نویسندگان و نویسندگان ایران» چیزی نمی‌توانست باشد جز کانون نویسندگان طرفدار دولت شوروی. در واقع «اتحادیه‌ی نویسندگان و نویسندگان ایران» -در صورتی که تشکیل می‌شد- نمی‌توانست نویسندگان مخالف دولت شوروی را در بر گیرد، زیرا کنگره با تأیید شوروی به عنوان «دموکراسی ترقی‌خواه» و تجویز گسترش رابطه فرهنگی و ادبی با این دولت پیشاپیش راه را بر حضور این دسته از نویسندگان در این تشکل بسته بود. تردیدی نیست که به دلایلی روشن اکثریت نویسندگان برجسته و نامدار ایران در آن برهه زمانی طرفدار شوروی بودند. اما اگر در آن زمان حتی یک نویسنده‌ی مخالف شوروی وجود می‌داشت که در عین حال واجد سایر شرایط عضویت در «اتحادیه نویسندگان و نویسندگان ایران» می‌بوده است، کنگره با جهت‌گیری خود به سود شوروی جایی برای حضور این نویسنده در این تشکل باقی نگذاشته بود. بنابراین، با قطعیت می‌توان گفت که آنچه کنگره از آن به عنوان «اتحادیه نویسندگان و نویسندگان ایران» یاد کرده است در واقع تشکل نویسندگان طرفدار شوروی بود.

«اتحادیه نویسندگان و نویسندگان ایران» هرگز تشکل نشده، هم به این علت که پس از چند ماه ضرورت سیاسی‌ای که موجبات طرح آن را فراهم آورده بود از میان رفت، و هم از آن‌رو که تنها دو سال پس از تاریخ برگزاری کنگره نویسندگان، حزب توده ایران دچار انشعاب شد و بدین سان حتی همان نویسندگان طرفدار حزب توده و شوروی نیز از هم جدا شدند و بخشی از آنان به جانبداری از جریان سیاسی دیگری پرداختند که بعدها به «نیروی سوم» معروف شد. با این همه، هرچند این مصداق تشکل نویسندگان طرفدار دولت شوروی نتوانست شکل واقعیت به خود گیرد، ایده ایجاد تشکل نویسندگان طرفدار دولت به طور کلی خواه دولت شوروی یا دولت دیگر) -که از ابتکارهای قوام‌السلطنه بود- همچنان باقی ماند.

حدود 21 سال پس از برگزاری «کنگره نویسندگان ایران»، در اوایل سال 1346 حکومت شاه اقدام به تدارک برای برگزاری کنگره دیگری برای نویسندگان و شاعران و مترجمان کرد که هدف آن نیز ایجاد تشکل نویسندگان طرفدار حکومت بود، و البته این‌بار حکومت سلطنتی محمدرضاشاه پهلوی، اصلاحات سرمایه‌دارانه رژیم شاه

است و در این‌جا به تکرار آن نیازی نیست. آنچه در این‌جا مورد نظر است تحلیل انتقادی این روند است. معتقد نقد کانون پیش و بیش از هر کس دیگر بر عهده اعضای خود کانون است. نه این‌که عرصه بر نویسندگان و صاحب‌نظران دیگر بسته باشد. نه! به سهم خود از هر نقدی درباره کانون نویسندگان ایران توسط هر کسی - حتی اگر آلوده به غرض‌ورزی باشد- استقبال می‌کنم. تعهد اعضای کانون به نقد آن به این دلیل بیش از دیگران است که مسئولیت‌شان در این زمینه بیشتر است و، به دلیل همین احساس مسئولیت بیشتر، احتمال غرض‌ورزی در نقد آنان کمتر. این نکته را جهت اطلاع امثال محمد قوچانی نوشتم که غرض‌ورزی در برخورد با کانون نویسندگان ایران را تا بدان‌جا رساندند که انتشار «متن 134 نویسنده» «ما نویسنده‌ایم» را «تیر خلاص بر احیای کانون» (شهروند امروز، شماره 28) شمردند. خواسته به این افراد بگویم که نقد من درباره کانون - همچون «متن 134 نویسنده» - نه تنها زدن «تیر خلاص» به کانون نیست، بلکه برای تیز کردن هرچه بیشتر نوک پیکان آن در مبارزه برای آزادی بیان است.



در چهارچوب استبداد سلطنتی حاکم، تلاش رژیم شاه برای ایجاد شکل نویسندگان حکومتی خواه ناخواه به تجمع و در نهایت ایجاد شکل نویسندگان غیرحکومتی و مخالف حکومت منجر می‌شد و شد. واقع، چتری که موسسان «کانون نویسندگان ایران» را زیر خود جمع می‌کرد مخالفت با حکومت شاه به دلیل ممانعت آن از آزادی بیان بود. این نکته را در نخستین واکنش این نویسندگان به برگزاری کنگره فرمایشی رژیم شاه به وضوح می‌توان دید. این واکنش که تحت عنوان «بیانیه درباره کنگره نویسندگان» تا اوایل سال 1347 به امضای 52 تن از نویسندگان رسید، حاوی 3 بند بود که محور هر 3 بند مخالفت با حکومت شاه بود، بند اول به این دلیل که این حکومت «آزادی‌های واقعی نشر و تبلیغ و بیان افکار» را «عملاً از میان برده است» و این آزادی‌ها «با رعایت کامل اصول قانون اساسی در آزادی بیان و مطبوعات و مواد مربوط اعلامیه جهانی حقوق بشر» فراهم خواهند شد، بند دوم از آن‌رو که دخالت حکومت شاه «در کار اهل قلم و هدایت ادبیات در جهات رسمی سیاسی همواره به رشد ادبیات سالم و واقعی لطمه زده است» و بند سوم به این دلیل که کنگره مذکور را «دستگاه‌های رسمی حکومت» برگزار می‌کنند و نه «اتحادیه آزاد و قانونی» نویسندگان. به گواهی سند بعدی کانون به نام «درباره یک ضرورت»، که به عنوان «مراومه» یا «منشور» مبنای اصلی تشکیل کانون نویسندگان ایران قرار گرفت، می‌توان گفت که علت اصلی و تعیین‌کننده مخالفت نویسندگان بنیان‌گذار کانون همانا بند اول بیانیه مذکور یعنی فقدان آزادی بیان بود و بندهای دوم و سوم نقش فرعی داشتند. باری، بنیان‌گذاران

«کانون نویسندگان ایران» پس از تأکید بر این نکته در هر بند که کنگره مورد نظر حکومت شاه را «مفید و ضروری» نمی‌دانند در پایان اعلام کردند که در این کنگره شرکت نخواهند کرد. به اعتبار این سند پایهای و اولیه می‌توان گفت که تشکیلی که در اوایل سال 1347 به نام «کانون نویسندگان ایران» به وجود آمد در واقع تشکل نویسندگانی بود که به دلیل ممانعت حکومت شاه از آزادی بیان با این حکومت مخالف بودند. بدیهی است که این نویسندگان در مخالفت با حکومت شاه از مواضع کاملاً متفاوت عزیمت می‌کردند، گروهی از «لیبرالیسم»، جمعی از «سوسیالیسم» و برخی نیز از چشم‌انداز مذهبی. اما نفس مخالفت با حکومت استبدادی شاه به دلیل ممانعت‌اش از آزادی بیان چنان تعیین‌کننده بود که این عزیمت‌گاه‌های متفاوت را تحت الشعاع خود قرار می‌داد.

اما آزادی بیان صرفاً خواست گروهی نویسنده‌ی مخالف حکومت شاه نبود. آزادی بیان خواستی اجتماعی بود که از اعماق جامعه سرمایه‌داری ایران برمی‌خاست و در وجود تک تک مردم تحت ستم سرمایه و استبداد نگهبان آن از جمله کارگران، زنان، دانشجویان و اقلیت‌های قومی و مذهبی و... ریشه داشت. این خواست مردم را رژیم شاه سخت سرکوب کرده بود و، از همین‌رو، مجال بروز نمی‌یافت. اما همین که در سال‌های 57-1356 مجال بروز پیدا کرد خود را از جمله به صورت حضور گسترده مردم در مراسم شعرخوانی و سخنرانی نویسندگان در انستیتو گوته در سال 1356 نشان داد، مراسمی که به ابتکار کانون نویسندگان ایران برگزار شد و ده شب پیاپی ادامه یافت. حضور مردم آگاه و پیشرو جامعه در این مراسم چیزی نبود جز تجلی خواست اجتماعی آزادی بیان؛ خواستی که رفته رفته در کنار دیگر آزادی‌های سیاسی قرار گرفت و در مجموع به صورت مطالبه آزادی بطورکلی به اساسی‌ترین خواست مردم در انقلاب 1357 تبدیل شد. در سطح نظری نیز آزادی بیان برای کانون نویسندگان ایران به عنوان خواستی مطرح بود که رشد فرد و اجتماع از جمله در گرو تحقق آن است. چنین بود که نویسندگان موسس کانون در منشور خود به نام «درباره یک ضرورت» آزادی اندیشه و بیان را «ضرورت رشد آینده فرد و اجتماع ما» نامیدند. کانون را بر اساس این ضرورت بنیان نهادند: «آزادی اندیشه و بیان، تجمل نیست، ضرورت است: ضرورت رشد آینده فرد و اجتماع ما. و بر اساس همین ضرورت است که «کانون نویسندگان ایران»... تشکیل می‌یابد و فعالیت خود را... آغاز می‌کند.» (تأکید از من است) به این دلایل، می‌توان گفت که کانون از همان بدو شکل‌گیری‌اش نهاد جنبش اجتماعی برای آزادی بیان بوده است. با این همه، نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که نگاه به کانون به عنوان نهاد جنبش اجتماعی برای آزادی بیان از همان آغاز پیدایش زیر سایه سنگین نگاهی قرار گرفت که آن را تشکل نویسندگان مخالف حکومت شاه به دلیل ممانعت‌اش از آزادی بیان می‌دانست. بدیهی است که کانون به عنوان نهاد جنبش اجتماعی برای آزادی بیان نیز نمی‌توانست مخالف حکومت شاه نباشد، به این دلیل ساده و روشن که این حکومت مانع آزادی بیان بود. اما فرق است بین مطالبه آزادی بیان از زاویه مخالفت سیاسی-حزبی با حکومت شاه، و مخالفت با حکومت شاه از زاویه مطالبه اجتماعی آزادی بیان.

آنچه در مورد شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران در اواخر 1346 و اوایل 1347 فعلیت یافت اولی بود نه دومی.

گواه صادقی که می‌توان برای اثبات این مدعا آورد - که کانون نویسندگان ایران بیش از آنکه همچون نهاد جنبش اجتماعی برای آزادی بیان یا به عرصه فعالیت گذارد حول مخالفت با حکومت شاه به دلیل ممانعت‌اش از آزادی بیان شکل گرفت - واقعه‌ای بود که پس از انقلاب 1357 و در سال 1358 روی داد. در پاییز این سال که فقط چند ماه از سرنگونی حکومت شاه می‌گذشت، گروهی پنج‌نفری از اعضای کانون (به رهبری م.ا. به‌آذین) که از پس‌انداز با حکومت شاه به طرفداری سیاسی-حزبی از حکومت جدید رسیده بودند، با اقدام کانون برای برگزاری شب‌های شعر در دفاع از آزادی بیان به مخالفت برخاستند و از سایر اعضای کانون خواستند که آنان نیز از حکومت جدید طرفداری کنند یا، به عبارت دقیق‌تر، از کانون نویسندگان ایران خواستند که دفاع از آزادی بیان را مشروط به دفاع از حکومت جمهوری اسلامی کند. به‌آذین (محمود اعتمادزاده) بعدها این دیدگاه را چنین بیان کرد: «در مرحله تکاملی انقلاب دموکراتیک-ضدامپریالیستی، در مرحله گذاری که انگیزه‌های متضاد طبقات و قشرهای ترکیب‌کننده جنبش انقلابی در کارند، هیچ نظم سراسری نمی‌تواند چنان که باید مستقر شود. قهر انقلابی بر زندگی جامعه فرمانرواست و جز این نمی‌تواند باشد. در نتیجه، آزادی هم به صورت حق یکنواخت و یکسان که همه از آن برخوردار باشند نیست. هم آزادی و هم حقوق مدنی و سیاسی تا آنجا رعایت می‌شود که، در هر لحظه از روند تکاملی انقلاب، مصلحت تحکیم گرایش غالب ایجاب کند. در این مرحله، باز زندگی جامعه فرمانرواست و آزادی و حقوق یکی و سلب یا تحدید آزادی و حقوق آن دیگری، ضابطه ناگزیر حکومت انقلاب می‌گردد.» (م.ا. به‌آذین، «آزادی و انقلاب»، شورای نویسندگان و هنرمندان، دفتر سوم، بهار 1360، ص 26، نقل از فصل‌نامه گفتگو، شماره 7، بهار 1374).

دیگر اعضای کانون، که اکثریت را تشکیل می‌دادند، به خواست گروه پنج نفری تن در ندادند و، از همین‌رو، اعضای این گروه به کارشکنی و اخلال در کار کانون و اتهام‌زنی به مخالفان خود پرداختند تا بدان‌جا که هیئت دبیران کانون مجبور شد عضویت آنان را تعلیق کند. مجمع عمومی کانون نیز سپس رای به اخراج آنان داد. در پی صدور این رای مجمع عمومی، هواداران این گروه از عضویت در کانون استعفا دادند و این جمع اخراجی و مستعفی سی و چند نفری تشکیل دیگری به نام «شورای نویسندگان و هنرمندان» ایجاد کردند، تشکیلی دوماظوره که هم هوادار شوروی بود و هم طرفدار جمهوری اسلامی و از آزادی بیان تا آنجا دفاع می‌کرد که به این دولت‌ها لطمه نزنند. بدین‌سان، کانون نویسندگان ایران دچار انشعاب شد. این انشعاب به‌روشنی نشان می‌داد که چگونه با از میان رفتن عامل وحدت‌بخش کانون، یعنی مخالفت با حکومت شاه، خود این وحدت نیز منتفی می‌شود. این

انشعاب معلول حاکمیت نگاه سیاسی-حزبی بر کانون نویسندگان ایران بود.

آیا می‌شد از این انشعاب جلوگیری کرد؟ آری، می‌شد؛ به شرط آن که کانون به خود نه چون تشکیلی برای مخالفت سیاسی-حزبی با حکومت بلکه چون نهاد جنبش اجتماعی برای آزادی بیان نگاه می‌کرد. لازمه نگاه به کانون همچون نهاد جنبش اجتماعی برای آزادی بیان آن بود که کانون مسأله آزادی بیان را از بحث مخالفت یا موافقت با سیاست‌های حکومت جدا کند و بی‌آنکه وارد این بحث شود و له یا علیه حکومت موضع بگیرد از حق احاد اجتماع، اعم از مخالف و موافق حکومت، برای آزادی بیان دفاع کند و طبعاً نادیده گرفتن و سرکوب این حق توسط حکومت را نیز قاطعانه محکوم و افشا نماید. به سخن دیگر، آن‌گونه که در «موضع کانون نویسندگان ایران» (مصوب مجمع عمومی در 31 فروردین 1358) آمده بود، آزادی اندیشه و عقیده را «بدون هیچ حصر و استثناء» (بی‌هیچ قید و شرط) حق همگان بدانند. کانون نه تنها این برخورد را نکرد بلکه خود به همان موضعی در غلغله که انشعابیون در غلغله بودند. همان‌گونه که انشعابیون از موضعی سیاسی-حزبی به طرفداری از حکومت برخاستند و دفاع از آزادی بیان را در پیشگاه این طرفداری سیاسی-حزبی قربانی کردند، کانون نیز به جای آن که دفاع از آزادی بیان را از موضع‌گیری سیاسی در مورد حکومت جدا کند آن را به این موضع‌گیری مشروط کرد و از همان موضع انشعابیون - همان موضع انشعابیون - به دفاع از حکومت پرداخت و اعلام کرد که منافع واقعی «انقلاب» و «ضدامپریالیست» واقعی نه نویسندگان انشعابی وابسته به حزب توده و شوروی بلکه کانون نویسندگان ایران است: «هموطنان عزیز! نگاهی به مطالب سراپا تهمت و افتزانی که این روزها در روزنامه «مردم» ارگان مرکزی حزب توده ایران، و روزنامه «اتحاد مردم» ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران، به دبیرکل ای‌اقای محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، بر علیه کانون نویسندگان ایران منتشر می‌شود کافی است تا ماهیت تلاش‌هایی را که یک گروه سیاسی معین، با وابستگی‌های شناخته‌شده، برای سلطه یافتن بر کانون نویسندگان ایران انجام می‌دهد روشن کند. آن‌ها به ما تهمت می‌زنند که گویا معتقدیم «هیچ چیز در ایران عوض نشده» و گویا با رهبری انقلاب ایران مخالفت داریم و می‌خواهیم جنبشی بر ضد نظام حاکم به راه اندازیم. این‌گونه اتهامات بی‌پایه برای ایجاد تشنج و نفاق‌افکنی بازها از طرف همین گروه پنج نفری و طرفداران در جلسات عمومی هفتگی کانون نیز عنوان شده و هر بار با قاطعیت از سوی هیات دبیران و اکثریت اعضای کانون رد شده است. بیانی‌های رسمی کانون نویسندگان ایران نیز اسناد مکتوبی برای اثبات بی‌پایه بودن و دروغ بودن ادعاهای آنانست. ما هیچ‌گاه و در هیچ موردی نگفته‌ایم که «چیزی در ایران عوض نشده» و هرگز با «هر صدای مخالفی» هم‌اواز نشده‌ایم.» (بیانیه کانون نویسندگان ایران درباره شب‌های شعر و تعلیق گروه پنج نفری، 23/8/1358، کتاب جمعه، شماره 16، اول آذر 1358) بیان این که «به ما تهمت می‌زنند که گویا با رهبری انقلاب ایران مخالفت داریم» حاوی این معنای تلویحی است که «ما با رهبری انقلاب ایران موافقت داریم». در کنار این موضع اثباتی نسبت به جمهوری اسلامی، کانون در مورد وابستگی حزب توده به شوروی موضع

منفی گرفت و شوروی را «ابر قدرت» نامید: «... طرح این‌گونه اتهامات تلاش مذبح‌حانه عواملی است که ده‌ها سال است در وجدان بیدار ملت ایران به جرم خیانت و سرسپردگی به بیگانه محکوم شده‌اند و اینک می‌خواهند با قربانی کردن روشنفکرانی که امتحان خود را در مبارزه ضداستبدادی و ضدامپریالیستی ملت ما داده‌اند، و با خوش‌رقصی و چاپلوسی و عابدنمانی فریب‌کارانه خود را پیرو رهبری انقلاب و دوستدار خلق ما جا بزنند. مگر نه آنست که این‌گونه اتهامات بی‌پایه علیه کانون نویسندگان ایران تنها از جانب کسانی عنوان می‌شود که خود در مقاطع تاریخی حساس وابستگی به بی-گانه و خیانت خویش را نسبت به منافع خلق ما آشکار کردند و تا آنجا پیش رفتند که حتی از تجزیه ایران به دو بلوک تحت نفوذ ابرقدرت‌ها رسماً دفاع کردند؟» (همان) چنان‌که می‌بینیم، کانون در این‌جا خود را تشکیلی «ضدامپریالیستی» و «ضدامپریالیستی» و خواهان حفظ تمامیت ارضی ایران معرفی می‌کند و یک‌سره از یاد می‌برد که چنین موضعی در هیچ‌یک از اسناد پایه‌ای کانون نیامده است. کانون سپس با اعلام به تعویق افتادن شب‌های شعر کانون به دلیل شرایط سیاسی جدید (منظور تسخیر سفارت آمریکا توسط «دانشجویان پیرو خط امام» و استعفای دولت موقت بازرگان است) بر موضع «ضدامپریالیستی» خود و هم‌سویش‌اش با دانشجویان پیرو خط امام در مبارزه با «امپریالیسم جهانی» به ویژه امپریالیسم خون‌خوار آمریکا، این‌گونه تاکید می‌کند: «... ماجرای شب‌های کانون نویسندگان ایران که از دو ماه پیش مطرح شده اکنون عملاً به مرحله‌ای رسیده است که با شرایط حاکم بر جامعه در دو ماه پیش تفاوت کلی دارد. اکنون موج مبارزه بی‌امان بر ضد امپریالیسم جهانی به ویژه امپریالیسم خون‌خوار آمریکا به همت دانشجویان عزیز بار دیگر در میهن ما به حرکت درآمده و کار این مبارزه قاطع و آشتی‌ناپذیر به جایی رسیده که تمامی ملت ما با همه توان و ایمان خویش در برابر سردسته غارتگران بین‌المللی یعنی آمریکا قرار گرفته است. اکنون امپریالیسم انقلاب ما را، که ده‌ها هزار شهید در راه آن به خاک و خون خفته‌اند، تهدید می‌کند و می‌کوشد با فتنه‌انگیزی جهانی و توسل به محاصره اقتصادی و حتی تهدیدهای نظامی اراده ملی ما را بشکند. در چنین هنگامی از نبرد یک ملت آگاه با ایمان در برابر یک قدرت شیطانی جهان‌خوار ما به مسئولیت خود در برابر خلق ایران آگاهییم و هرگز نخواهیم گذاشت کوچک‌ترین فرصتی برای استفاده احتمالی عوامل ضدانقلاب فراهم شود...»

می‌بینیم که کانون نویسندگان ایران در آن مقطع خاص همان موضع سیاسی-حزبی را اتخاذ کرد که حزب توده و گروه پنج نفری نویسندگان اخراجی از کانون اتخاذ کرده بودند. در این‌جا بحث بر سر درستی یا نادرستی این موضع نیست. بحث این است که صرف‌نظر از این‌که حتی در چهارچوب همان موضع سیاسی-حزبی حزب توده و نویسندگان وابسته به آن نیز موضع‌گیری کانون یک فرار به جلو تمام‌عیار بود، و صرف نظر از این که دفاع از سیاست «ضد امپریالیستی» جمهوری اسلامی، کانون را در این مورد عملاً به زانده سیاسی حکومت تبدیل کرد و نشان داد که مخالفت کانون با گروه پنج‌نفری صرفاً برای مبدل نشدن به زانده سیاسی حزب توده بود نه برای تبدیل نشدن



به هرگونه زانده سیاسی، کانون نویسندگان ایران دفاع از آزادی بیان را، که قرار بود در شب‌های «آزادی و فرهنگ» انجام گیرد، فدای موضع‌گیری سیاسی-حزبی درباره حکومت و امپریالیسم‌ستیزی کرد، درست همان کاری که گروه پنج نفری نویسندگان اخراجی از کانون انتظار داشتند.

به قول معروف، کانون هم چوب را خورد و هم پیاز را؛ هم کاری را کرد که نمی‌خواست و هم ده‌ها نفر از نویسندگان عضو خود را از دست داد. البته حتی اگر کانون موضع درست اتخاذ می‌کرد، یعنی به جای ورود به بحث سیاست‌های حکومت به عنوان نهاد جنبش اجتماعی برای آزادی بیان ظاهر می‌شد، باز هم ممکن بود اعضای خود را از دست دهد. اما در آن صورت دست‌کم دفاع از آزادی بیان را فدای مصالح سیاسی-حزبی نکرده بود. (یک مورد آشکار از فداکردن آزادی بیان در پیشگاه مصالح سیاسی-حزبی توسط کانون در سال 1359 روی داد، آن‌گاه که هیئت دبیران کانون دستگیری ابوالفضل قاسمی -عضو کانون نویسندگان ایران- را به دلیل «لیبرال» بودن او محکوم نکرد.)

ناگفته نباید گذاشت که کانون در بیانیه‌های دیگر که دو روز پس از بیانیه فوق انتشار داد موضع خود را تعدیل کرد و نوشت: «بیم آن داریم که مبادا آنچه ما در بیانیه مورد بحث گفته‌ایم، تحت تأثیر درگیری‌های ایدئولوژیک و اختلافات موضعی احزاب و گروه‌های سیاسی و تعبیری که هر یک از آن‌ها از برخی اصطلاحات سیاسی، به ویژه در رابطه با مفهوم سیاسی «ابرقدرت»، دارند جهانی را نداعی کند که هرگز نیت هیات دبیران کانون در تدوین آن بیانیه نبوده است. با تصریح این‌که هر یک از اعضای کانون، مانند دیگر اعضای جامعه، در مسائل و مباحث سیاسی دارای دیدگاه‌های خاص خود هستند، یادآوری می‌کنیم که کانون نویسندگان ایران، به عنوان یک گروه صنفی، اساساً وظیفه و رسالت دخالت در اختلافات نظری و سیاسی را ندارد و کار کانون حکمیت و جهت‌گیری خاص در این مسائل نیست. هدف‌های جمعی اعلام‌شده کانون همانا دفاع از اصولی است که در رابطه با آزادی بیان و اندیشه و نشر و فرهنگ خلق‌ها در موضع کانون نویسندگان ایران آمده است.» (همان) کاملاً روشن است که حتی این تعدیل موضع نه از دیدگاه درست درباره کانون بلکه تحت تأثیر سازمان‌های سیاسی طرفدار شوروی صورت گرفته بود. کانون شوروی را «ابرقدرت» نامیده بود و این موضع به مذاق سازمان‌های سیاسی طرفدار شوروی (اما مخالف حزب توده) خوش نیامده بود و، از همین‌رو، کانون را مورد انتقاد قرار دادند و خواستار تعدیل موضع آن شدند. دلیل این ادعای من آن است که کانون در همین بیانیه و در جمله‌ای که بلافاصله به جملات بالا اضافه می‌کند آن‌چه را قبلاً در مورد «وابستگی» گروه پنج نفری و حزب توده به شوروی گفته بود دوباره تالیف می‌کند و می‌نویسد: «اشاره ناگزیر ما به مسأله تبعیت گروه پنج نفری و حامیان‌شان از یک خط سیاسی معین، فقط اراده برخوردی مستقل با مسأله «وابستگی» بود و لاغیر و

تنها در همین رابطه باید سنجیده شود.» (همان) این جمله دقیقاً برای انطباق موضع کانون با مواضع سیاسی همان سازمان‌های سیاسی طرفدار شوروی که در عین حال با حزب توده و وابستگی به شوروی مخالف بودند (سازمان فدائی و...) نوشته شده است. وگرنه به همان دلیلی که وظیفه و رسالت «بیک گروه صنفی» نیست که درباره‌ی «ابرقدرت» بودن یا نبودن شوروی موضع‌گیری کند، در مورد درستی یا نادرستی «وابستگی» احزاب به دولت‌های خارجی نیز نمی‌تواند و نباید اظهار نظر کند. نکته قابل توجه در این جمله اشاره به ناگزیری برخورد سیاسی-حزبی کانون با گروه پنج نفری است. این مضمون کمی بالاتر چنین بیان شده است: «ما پس از دو هفته سکوت در برابر مقالات تحریک‌آمیز و سراسر تهمت و افترا سیاسی که توسط گروه پنج نفری و حامیان‌شان در مطبوعات ارگان احزاب سیاسی معین بر ضد کانون منتشر می‌شد چاره‌ای نداشتیم که با مقتریان در همان زمینه‌هایی که علیه ما عنوان کرده بودند رو به رو شویم.» (همان) باید پرسید که چرا کانون در برخورد با گروه پنج نفری چاره‌ای نداشته است جز رو به رو شدن با آنان در همان زمینه‌هایی که علیه کانون عنوان کرده بودند؟ کانون می‌خواست در دفاع از آزادی بیان مردم و گروه‌های سیاسی شب شعر برگزار کند. چرا نمی‌توانست با تکیه بر «مرامنامه» و «موضع» کانون بی‌آن که له یا علیه سیاست‌های حکومت موضع بگیرد مانع کارشکنی‌های گروه پنج نفری شود و اجازه طرح مسایل و موضوعات سیاسی به سواد حکومت را در جلسات و نشست‌های کانون به آنان ندهد؟ چرا کانون باید وارد عرصه‌ای از سیاست معطوف به قدرت می‌شد که مشخصات آن را گروه پنج نفری و در واقع حزب توده از قبل تعیین کرده بودند؟ کانون می‌توانست و می‌باید از ورود به این عرصه سر باز زد و به صراحت اعلام کند که این عرصه قلمرو فعالیت کانون نیست و کار اصلی کانون دفاع پیگیر از آزادی بی‌هیچ حصر و استثنای بیان برای همه شهروندان است، مستقل از مواضع سیاسی آنان.



بدیهی است که عامل اصلی سانسور و آن که آزادی بیان را منحصر و محدود می‌کند، حکومت است. بدین‌سان، و به‌گونه‌ای محتوم، در فضایی استبدادی مبارزه برای تحقق آزادی بیان امری سیاسی می‌شود و نهادهای با ویژگی‌های کانون نویسندگان ایران، مستقل از این که می‌خواهد سیاسی باشد یا نه، به تشکلی سیاسی تبدیل می‌گردد. پس، به این معنا، کانون بی‌تردید سیاسی است، به این دلیل روشن که آزادی‌خواهی نمی‌تواند سیاسی نباشد. اما این معنا از سیاست، تنها معنای آن نیست. سهل است، حتی معنای رایج آن هم نیست. معنای رایج سیاست‌ورزی پرداختن به مسأله شرکت در قدرت سیاسی است، که در دنیای موجود عرصه فعالیت احزاب سیاسی را تشکیل می‌دهد. با همان شدتی که بر سیاسی بودن کانون به معنای نخست تأکید می‌کنم، باید بگویم که کانون نویسندگان ایران به معنای دوم، یعنی به معنای حزبی، سیاسی نیست. کانون هیچ‌گاه دغدغه شرکت در قدرت سیاسی را نداشته است. کانون هیچ‌گاه وارد جناح‌بندی‌های سیاسی و حمایت از این یا آن

حزب سیاسی اپوزیسیون -چه رسد به جناح‌های حاکمیت- نشده است. کانون هیچ‌گاه وارد بحث انتخابات نشده است، چه به صورت رای دادن به این یا آن کاندیدا و چه به شکل تحریم آن. درست از همین رو بود که کانون پس از حوادث انتخابات خرداد 1388 اعلام کرد: «کانون نویسندگان ایران بی‌آن‌که بخواهد وارد بحث ماهیت انتخابات و درستی یا نادرستی شرکت در آن شود، بنا بر منشور و اساسنامه خود از آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همه‌ی مردم و معترضان و سرکوب‌شدگان، صرف‌نظر از عقاید سیاسی آنان، پیگیرانه دفاع می‌کند.» (بیانیه کانون نویسندگان ایران در حمایت از مطالبات مردم، 2/4/1388) روشن است که کانون نویسندگان ایران در این رویکرد اجتماعی خود در کنار مردم معترض و سرکوب‌شده و در مقابل حکومت سرکوبگر قرار می‌گیرد، زیرا مردم‌اند که آزادی بیان‌شان سلب می‌شود و حکومت است که آزادی بیان مردم را سلب می‌کند. دفاع از آزادی بیان، دفاع از آزادی سرکوب‌شدگان است. دفاع از آزادی بیان سرکوب‌گران موضوعیتی ندارد و در واقع نقض غرض است. اما نه همسویی کانون با سرکوب‌شدگان به دلیل همدلی و همراهی با مواضع سیاسی و شعارهای آنان است، و نه مقابله کانون با سرکوب‌گران برای به زیر کشیدن‌شان از قدرت سیاسی. محور آن همسویی و اساس این مقابله در هر دو حال دفاع از آزادی بی قید و شرط بیان برای هر فرد یا هر جریانی است که این آزادی از او سلب شده است، و نه هیچ چیز دیگر. به نظر من، کانون نویسندگان ایران پس از انشعاب سال 1358- بی‌آن‌که به بررسی و تحلیل این رویداد تلخ بپردازد. ناخودآگاه در جهت نقد آن پیش رفته است، جهتی که وجه مشخصه آن تقویت نگاه مدرن به کانون به عنوان نهاد جنبش اجتماعی برای آزادی بیان است. تدوین «متن 134 نویسنده» و به ویژه «منشور» کنونی کانون در مورد از موارد تقویت چنین نگاهی است. «متن 134 نویسنده» از یک جنبه مهم نسبت به مواضع پیشین کانون گامی به پیش بود. این متن نه تنها بر استقلال تشکل نویسندگان از احزاب و سازمان‌های سیاسی بلکه بر استقلال هر فرد نویسنده از جمع نویسندگان و تشکل آن‌ها تأکید می‌کرد: «حضور جمعی ما ضامن استقلال فردی ماست و اندیشه و عمل خصوصی هر فرد ربطی به جمع نویسندگان ندارد.» این جمله ضمن آن‌که به حکومت می‌گفت تعلق این یا آن عضو کانون به این یا آن حزب سیاسی را به حساب کانون نگذارد، مضمون بس مهم‌تری را بیان می‌کرد و آن رابطه مدرن فرد و جمع بود. تا پیش از آن و در فرهنگ سنتی فرد با جمع هویت می‌یافت و بیرون از جمع احساس بی‌هویتی می‌کرد. عضویت در این یا آن تشکل جمعی بود که به افراد هویت می‌بخشید. اکنون فرد هویت خود را در استقلال از جمع می‌یافت و جمع به ضامن این استقلال فردی تبدیل می‌شد. اکنون فرد برای تضمین استقلال فردی خود به جمع می‌پیوست نه برای تبدیل شدن به پیچ و مهره جمع. با این همه، کسانی که این نگرش مدرن را بیان کرده بودند خود هنوز کاملاً از نگرش سنتی درباره رابطه فرد و جمع نبریده بودند و «معیار»‌های گردآوری امضا برای «متن 134 نویسنده» با همان دیدگاه سنتی تدوین شده بود. (نک به گزارش گردآورندگان امضا برای «متن 134 نویسنده»، تکاپو، شماره 13، آبان و آذر 1373)

و بازآموزی و ثبت خلاقیت‌های ادبی و هنری می‌نشینند و با این کار، به مقابله با دستگاه سانسور می‌پردازند؛ آنان به درستی فهمیده‌اند که خشکاندن اندیشه و هنر در دستور کار سانسورچیان قرار گرفته و در چرخه انسانیت و توحش، مدنیت و خرافه، به ندای خرد و احساس پاسخ داده و از آن میانه، اندیشه و ادبیات شکل می‌گیرند.

از این لحاظ است که سانسوریان دشمنان قسم خورده فلسفه، علم و ادبیات هستند. بی‌هوده بر توقیف رمان و تاریخ پای می‌فشارند و عرض خود می‌برند و زحمت کشور می‌دارند. بی‌درنگ نباید از اثرات مخرب سانسوردر جامعه غفلت کنیم و خوشبینانه بر بی‌هودگی دستگاه سانسور پوزخند زنیم؛ چرا که سانسور مانعی اگرچه به کوتاهی در تولید هنر و ادبیات می‌گشاید و فرهنگ جامعه را با وقفه‌ای ای بسا غیرقابل جبران درگیر می‌سازد؛ توقیف نزدیک به چهار هزار عنوان کتاب در ایران زمین و معطل ماندن متن‌هایی در اندیشه و هنر و ادبیات، شاهدهی بر این مساله است. بر این معضل باید تن به مهاجرت دادن اهالی فرهنگ و دانایی را هم افزود که با افزایش سانسور در جامعه ایران و از بین رفتن امنیت اخلاقی و به تیز کشاندن نوشتارها، جهان شاهد انتشار اندیشه و ادبیات ایرانی در فضایی به کرانی جغرافیای تاریخی مدرنیته است.

اهمیت این معضل زمانی بیش‌تر می‌شود که در سویه دیگر جهان، اندیشه و ادبیات با فراغ بال و در کمال آزادی و برابری به تولید فکر می‌پردازد و با هر انتشاری، بر غنای فرهنگ انسانی و بالندگی تمدن سیاره‌ای می‌افزاید؛ افسوس و هزاران افسوس که نویسندگان و هنرمندان ایرانی را به واسطه سيطرة ضدانسانی و خرافی دستگاه سانسور با تمامی عقبه و پیش‌خوانش، در این ضیافت فرهنگ جهانی حضوری نیست و به یقین این شکستن سد سانسور با لایه‌های استبدادی و رویه‌های خرافی آن، مجالی برای تولید فکر و خلاقیت‌های هنری و ادبی برای نویسندگان اندیشمندان ایرانی فراهم خواهد ساخت. صاحب این قلم نیز در رهایی از سانسور اسلامیان و جهل اوباشان حکومتی، از زندان ایران زمین، به اجبار تن به مهاجرت سپرد و در فضایی غیراستبدادی به انتشار آثار و تالیفات خویش مبادرت می‌کند؛ باشد که در فردای سقوط سانسور و زمینه‌های اعتقادی و سیاسی آن، در ایران دموکراتیک به نشر و پخش فرهنگ انسانی دست یابد.



اندیشه‌مورزی، نوشتن و اظهار آن، چونان مانعی در برابر شخصیت انسانی و مانع رشد فرهنگ جامعه و پیشرفت تمدنی، از سوی اندیشه‌ستیزان و گرفتاران در خرافه‌پردازان بر انسان اندیشنده تحمیل می‌شود؛ «سانسور» به این معنا در گفتمان سیاسی ارتباط تنگاتنگ با استبداد دارد و آزادی اندیشه «نویسنده» همراه با دموکراسی توامان است.

بر پایه این روایت تمدنی از سیر فرهنگ و انتشار آزاد آن برای استفاده همگان، سانسور در مقام از بین برنده اندیشه و حبس آن در ذهن انسان فرهیخته، توهین به شعور و منش انسان قلمداد می‌شود؛ سانسور و قبحانه بر هویت انسان هجوم می‌آورد و راه را بر اظهار آزادانه و بی‌قید و بند شخصیت و اندیشه می‌بندد. سانسور برآمدی از سيطرة جهل و خرافه است که به هیچ اصل انسانی و اخلاقی پای‌بند نیست؛ بی‌محابا اندیشه و اندیشمندان را به مسلخ توقیف و غیرمجاز بودن می‌برد و از خلاقیت و تولید فکر به شدت جلوگیری می‌کند؛ سانسور بسان مانع جلوه نمایی ذهن و خیال انسان رهیده از خرافه و جهل، به از بین بردن ادبیات و دانایی، علامت اقتدار غیردموکراتیک می‌گذارد.

آمران و عاملان دستگاه‌های امنیتی در چارچوب حاکمیت استبدادی چونان سانسورچیان آن‌جا که بنیان خویش بر باد دیده و اندیشه را در مواجه با آموزه‌های روزگار سپری شده خود به نظاره می‌نشینند، دستگاه بررسی کتاب راه می‌اندازند، تا با جلوگیری از نشر و پخش اندیشه، هنر، ادبیات و اخلاق، چند صبحی بیش‌تر در عمر ننگین و ضدانسانی دوام داشته باشند.

آنان از این دقیقه غافلند که نویسنده در جایگاه ادیب و اندیشمند آبخور پخش پیدا می‌کند و هیچ انسان آزاده و دارای فکر و هنری به انتظار صدور مجوز نمی‌نشیند. خصوصاً که در دنیای امروز راه‌های تازه‌ای برای نشر و پخش پدیدآمده و فضای دموکراتیک اینترنت، راه بر هر نظارت و سانسوری بسته است.

سانسورچیان، به تلافی ابراز آزادانه اندیشه و هنر، مجهولات و خرافه‌ها را در جامعه به نمایش می‌گذارند؛ کالاهایی که وانموده‌ای از اندیشه و هنرند و حتا به کوتاهی هم نمی‌توانند ذهن و زبان انسان‌ها را تامین کنند و جای بر واقعیت اندیشه و هنر تنگ گیرند.

در زمانه سانسور و نظارت و صدور مجوز برای اعلان اندیشه و هنر، خردمندان در تنهایی خود و خفای اندیشه گرانه‌ای به تولید

## سانسور و نویسنده (ما و آن‌ها)

علی اصغر حقدار

علی اصغر حقدار، نویسنده و محقق و عضو کانون نویسندگان ایران (در تبعید) است که هم اکنون در انتظار انتقال به یک کشور پناهنده‌پذیر، در ترکیه به سر می‌برد.



در تفاوت انسان با دیگر موجودات، شعور آدمی، فراینداندیشیدن و انتشار ایده‌ها رکن اصلی به شمار می‌رود؛ پدیداری تمدن و شکل‌گیری فرهنگ به معنای عام آن شامل هنر و ادبیات، فلسفه و علوم، آداب و رسوم و... استفاده آدمیان از شعوری است که در طبیعت زیستی و فرهنگی با تولد به وجود می‌آید و در طول حیات و استفاده از حق طبیعی انسان، به زندگی معنایی فرهنگی می‌بخشد؛ شناخت قدرت شعور انسان‌ها، در سپیده‌مان تمدن با اسطوره‌ها نمایان می‌شود؛ در سیر ترقی حیات، همین شعور فلسفه را در سنجش خردمندان بر عرصه جهان می‌نگارد. در هنر و ادبیات، شعور آدمی به کنکاش از زوایای پیدا و پنهان انسان در رابطه با پیرامون و درونش می‌پردازد؛ شعور انسانی در تعالی وجودی و معرفتی، دانش تجربی و دانایی فهم‌پذیر را در خدمت رفاه و امنیت جامعه در باززایی خرد انسانی و همگام با شخصیت و اندیشه‌مورزی در آغاز تمدن مدرن، عاری از اسطوره‌گرایی و دین-پردازی، به پایه تمدنی و اصول فرهنگی ارتقا می‌دهد. بنابراین، انسان با اندیشه و انتشار آن معنا می‌یابد. جلوگیری از